

بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران

(۱۹۱۱-۱۹۰۶)

سیاست خارجی،

امپریالیسم،

و اپوزیسیون

دکتر منصور بنکداریان

ترجمه کاظم فیروزمند

سرشناسه	: بنکداریان، منصور
عنوان و نام پدیدآور	: بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱) سیاست خارجی، امپریالیسم، و اپوزیسیون / منصور بنکداریان؛ ترجمه کاظم فیروزمند.
مشخصات نشر	: تهران: نامک، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۷۶۰ ص.: مصور.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۹۵-۹۹-۷
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. -- دخالت انگلستان
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق.
موضوع	: ایران -- تاریخ -- انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴-۱۳۲۷ ق. -- اسناد و مدارک
شناسه افزوده	: فیروزمند، کاظم، ۱۳۲۷ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۰ ب ۴ ب ۹ / DSR ۱۴۱۶
رده‌بندی دیویی	: ۹۵۵/.۷۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۲۳۰۷۴

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Britain and the Iranian Constitutional Revolution of 1909-1911, by Mansour Bonakdarian,
published by Syracuse University Press, 2006



نامک در زبان بهلوی (فارسی میانه) به معنای کتاب و نامه است.
تهران، صندوق پستی ۴۱۹۷-۱۱۱۵۵ تلفن: ۶۶۴۱۷۶۳۶

بریتانیا و انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۶-۱۹۱۱)

سیاست خارجی، امپریالیسم، و اپوزیسیون

نویسنده: دکتر منصور بنکداریان

مترجم: کاظم فیروزمند

ویراستار: پویا هیبت‌اللهی / نمونه‌خوان: میهن صداقت‌پیش

جست‌وجو، اسکن و ترمیم تصاویر: مصطفی زکریا

طرح جلد: علی بخشی

چاپ اول: ۱۳۹۲ / شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کارا / چاپ: سعدی / صحافی: سادات

قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-6895-99-7

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۶۸۹۵-۹۹-۷

تمامی حقوق برای نشر نامک محفوظ است.

دفتر فروش: سبحان ۶-۶۶۴۷۷۴۰۵

فهرست

۵	طرح‌ها و تصویرها
۷	اشاره مترجم
۹	درباره نویسنده
۱۱	پاس داشت
۱۵	مقدمه
۵۷	۱ پیدایش میراثی گران
۸۹	۲ آغازهای نو
۱۴۵	۳ مراسم قربانی و عزم مقاومت
۲۲۵	۴ سازمان یافتن مخالفت
۲۵۹	۵ عزم و پیروزی
۲۹۷	۶ مسائل نگران‌کننده
۳۲۹	۷ تشدید فشار انگلیس و روس و اندک نور امید
۳۵۷	۸ فصل ترازدی
۳۹۱	۹ حاصل تلخ
۴۱۷	۱۰ خشم و نومیدی
۴۸۵	فرجام
۵۴۳	پی‌نوشت‌ها
۶۷۷	کتابنامه
۷۱۵	نمایه

طرح‌ها و تصویرها

۱. سر ادوارد گری. زنبویه ۱۹۱۲..... ۹۹
۲. مناطق نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران در قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس - روس ۱۴۷
۳. یک نقشه ایرانی که مناطق نفوذ انگلیس و روسیه در ایران طبق قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس - روس را نشان می‌دهد..... ۱۵۳
۴. یک نقشه ایرانی که مناطق نفوذ انگلیس و روس طبق قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس - روس را نشان می‌دهد..... ۱۵۵
۵. سید حسن تقی‌زاده ۱۹۶
۶. پناهندگان مشروطه‌خواه ایرانی در بریتانیا در مجلسی در ایستگاه تی. فیشر آنوین و جین کابدن در ۱۰ نوامبر ۱۹۰۸ / ۱۹ آبان ۱۲۸۷..... ۲۳۲
۷. یک کاریکاتور ایرانی، تجدید چاپ‌شده در مطبوعات بریتانیا، که بسیار آستان قدس رضوی [مسجد گوه‌رشاد - م.] توسط روسیه در ۱۹۱۲ / ۱۲۹۱ را نشان می‌دهد..... ۲۴۱
۸. نمونه‌هایی از کاریکاتورهای ضد مداخله انگلیس و روس در ایران در مطبوعات جهان که در مطبوعات بریتانیا تجدید چاپ می‌شد: دو کاریکاتور آلمانی و اتریشی..... ۲۴۲
۹. نمونه‌هایی از کاریکاتورهای ضد مداخله انگلیس و روس در ایران در مطبوعات جهان که در مطبوعات بریتانیا تجدید چاپ می‌شد: دو کاریکاتور هندی و عثمانی..... ۲۴۳
۱۰. ویلیام مورگان شوستر و همسرش (دست راست) در ایران..... ۳۶۰
۱۱. لیست هیأت اجرایی سال ۱۹۱۲ کمیته ایران (تأسیس ۱۹۰۸) و اهداف کمیته احیاشده (۱۹۱۱)..... ۳۶۹

۱۲. هیأت اجرائی سال ۱۹۱۳ انجمن ایران (تأسیس ۱۹۱۱). ۳۸۶
۱۳. کاریکاتوری که نشان می‌دهد «دیپلماسی سرّی» گری با نور «افکار عمومی» افشا شده است. سر ادوارد گری به صورت آتش‌افکنی نقابدار تصویر شده است که دارد دستگیر می‌شود در حالی که مشعل «دیپلماسی سرّی» را در دست دارد و بشکه باروت «مراکش» در جلو و بشکه باروت «ایران» با فتیله آتش گرفته و بشکه باروت منفجرشده «طرابلس» [حملة ایتالیا به لیبی] در پس‌زمینه تصویر دیده می‌شود. ۳۹۹
۱۴. کاریکاتوری از لئونارد ریونیل که اندکی پیش از تعطیل مجلس دوم توسط بختیاری‌ها در دسامبر ۱۹۱۱ در مجله پانچ ۱۳ دسامبر ۱۹۱۱ چاپ شد و در امریکن ری‌ویو آو ری‌ویوز فوریه ۱۹۱۲، نیویورک تایمز ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲؛ دایجست ادبی ۲۰ ژانویه ۱۹۱۲ و مادرن ری‌ویو کلکتا آوریل ۱۹۱۲ و دیگر مجلات سراسر جهان تجدید چاپ شد. ۴۱۸
۱۵. کاریکاتوری از لئونارد ریونیل که پس از تعطیل مجلس دوم در دسامبر ۱۹۱۱ در مجله پانچ ۱۷ ژانویه ۱۹۱۲ درآمد و در مادرن ری‌ویو آوریل ۱۹۱۲ و دیگر مجلات جهان تجدید چاپ شد. ۴۲۰
۱۶. برگزار کنندگان و سخن‌رانان در صحنه اصلی در همایش بزرگ اعتراضی ۱۵ ژانویه ۱۹۱۲ در آپراخانه (هرستاین) لندن، با نقشه بزرگ ایران در پس‌زمینه که مناطق نفوذ ۱۹۰۷ انگلیس و روسیه را نشان می‌دهد. ۴۳۱
۱۷. کاریکاتوری در هجو اغماض و ملایمت فرضی سر ادوارد گری در برابر تعدی‌های ارضی روسیه به امید جلب دوستی سن‌یتزبورگ در ضدیت با آلمان. ۴۳۱
۱۸. همایش اعتراضی ۲۴ ژانویه ۱۹۱۲ در تالار شهر منچستر برای قضیه ایران. ۴۴۱

اشاره مترجم

کتاب حاضر، در یک کلام، نشان می‌دهد که «دست‌آورد تاریخی» مردم ایران در نهضت مشروطه چه بوده است. آنچه ضرورت ترجمه آن را توجیه می‌کند، نگاه متفاوت و روشمندی است که بر موضوع بحث‌انگیز و هنوز مطرح مشروطیت افکنده و آن را از زوایایی نگرسته است که در میان پژوهش‌های نه‌چندان اندکی که در این زمینه وجود دارد، متمایز و نادر است.

نویسنده برای نخستین بار جنبش مشروطه را نه صرفاً در چارچوب تاریخ ایران، بلکه در عرصه وسیع جهان آن زمان و در زمینه مطالع سیاست‌های دول بزرگ و دیپلماتی حفظ منافع و به طور کلی سیاست‌های استعماری و امپریالیستی نگرسته و از سوی دیگر کنش‌ها و واکنش‌های ملت‌ها، سازمان‌ها، گروه‌ها، احزاب و تشکل‌های مبارز و آزادی‌خواه جهان را در برابر آن و برای دفاع از آن با دقتی انتقادی، نکته‌سنج و مبتنی بر تاریخ‌نگاری مدرن امروز، بررسی کرده است. یکی از امتیازات کتاب اعتنا و اتکای آن به ارائه سند، مراجعه به آرشیوها در سطح جهان در هر اظهار نظر و اخذ نتیجه‌هاست و موضع مترقی و عدالت‌خواهانه وی نه بر اساس گرایش‌های شخصی عقیدتی، که بر مبنای نص صریح اسناد و شواهد گویای تاریخی ارائه می‌شود.

کتاب حاضر طرحی وسیع در تاریخ دیپلماتی بریتانیا در سال‌های مورد بررسی، و پژوهشی روشنگر و بدیع در آرایش حزبی و دسته‌بندی‌های پارلمانی آن کشور و کنش‌ها و واکنش‌های دولت و پارلمان بریتانیا، مخالفان پارلمانی و برون پارلمانی بریتانیا با سیاست رسمی دولت در قبال انقلاب ایران است. از سوی دیگر نویسنده ضمن ترسیم منظره‌ای کلی از اوضاع حساس اروپا، مواضع و منافع دولت‌های بزرگ، نقش خاص و

تجاوزگر روسیه تزاری، و خصومت انگلیس و آلمان به عنوان مقدمه و تدارکی برای جنگ جهانی اول و ارتباط آن با انعقاد قراردادی که به تقسیم ایران به دو حوزه نفوذ انجامید، نشان می‌دهد که جنبش مشروطه ایران در آن زمان موجی از حمایت و همبستگی در بین گروه‌های آزادی‌خواه جهان بسیج کرد که از نخستین طلیعه‌های انترناسیونالیسم بود و دستاورد مهم نهضت مشروطیت همین است.

کار مهم نویسندگان در این میان، بررسی بی‌طرفانه و محققانه سیاست‌های دو قدرت بزرگ - بریتانیا و روسیه - در ایران و در مقابله با جنبش مشروطه، و نقد مواضعی است که مورخان تاکنون در مورد نقش آن دو کشور و به خصوص روسیه تزاری در ایران عصر مشروطه اتخاذ کرده‌اند. در پیامد همین روند است که نویسنده نهایتاً این باور غلط و برآمده از سنت عامیانه توطئه‌باور و بدگمان را که مشروطه «کار انگلیسی‌ها» است، صرفاً بر اساس اسناد موجود مردود می‌شمارد.

کتاب، بنابراین، به لحاظ نگاه وسیعی که دارد و گستره وسیعی از تاریخ سیاسی و مبارزاتی دولت‌ها و سازمان‌ها و ملت‌ها را که بررسی می‌کند، دراز نفس و حجیم است و حتی در بعضی موارد برای خواننده عادی ممکن است ملال‌انگیز باشد. نویسنده خود به این نکته واقف بوده و حتی با پیشنهاد ناشر متن اصلی برای کوتاه کردن برخی فصل‌ها، به خاطر سندی که کتاب به نفع کشور و مردم ما دارد مخالفت کرده است.

چاپ و نشر اثر با اجازه مؤلف و تأیید متن ترجمه صورت می‌گیرد.

در سراسر متن، تاریخ میلادی، آنجا که به ایران ارتباط دارد، تا زمان امضای فرمان مشروطیت به تاریخ قمری، و از ماه مرداد سال ۱۲۸۵ به این سو به تاریخ خورشیدی نیز ذکر شده است.

انتشار چنین اثری در شرایط موجود بدون استقامت و اشتیاق فرهنگ دوستانه ناشر ممکن نبود. از مدیر محترم نشر نامک به این سبب و پویا هیئت‌اللهی که متن را به دقت ویراسته است، سپاس گزارم.

و سرانجام این که غایه کتاب که برای استخراج آن وقت و نیروی بسیار صرف شده است، «این بار» و شاید برای اولین بار جدی است و به معنی دقیق کلمه «نمایه» و نمودگار کتاب است.

کاظم فیروزمند

۲۶ فروردین ۹۲ - تهران

درباره نویسنده

منصور بنکداریان «پژوهشگری مستقل» است و تاریخ امپراتوری و تطبیق بریتانیا را تدریس می‌کند. نوشته‌های او مباحث وسیعی از جنبش‌های آزادی و برابری و حق رأی زنان در بریتانیا و ایران در اوایل قرن بیستم تا تقابل و تعامل آزادی ناسیونالیست‌های ایران و هند از ۱۹۰۵ تا ۱۹۲۱، ناسیونالیست‌های ایرلندی و انقلاب مشروطه ایران، و ایران و امپراتوری عثمانی در نخستین کنگره جهانی نژادها (لندن، ۱۹۱۱) را دربرمی‌گیرد. آثار او در مجلات و گاهنامه‌های مختلفی از جمله مطالعات ایرانی، نشریه بریتانیایی مطالعات خاورمیانه، نشریه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، مجله تاریخ رادیکال، مطالعات تطبیقی جنوب آسیا، آفریقا و خاورمیانه، و هم‌چنین دانشنامه ایرانیکا به چاپ رسیده است.

بنکداریان در حال حاضر کتابی با عنوان جاویدان ایرلند و ایران: تصورات تاریخی، ادبی و سیاسی ناسیونالیست‌های ایرلند درباره ایران از اواخر قرن هجدهم تا ۱۹۱۴ را در دست نگارش دارد. دیگر پروژه‌های وی شامل مجموعه مقالات (با بان کریستفر فلچر و یئیل فلچر سیمپسن) درباره نخستین کنگره جهانی نژادها، تکنکاری‌های دیگری درباره شبکه‌های جهانی همبستگی‌های ناسیونالیستی «ضدامپریالیستی» و ایستادگی در برابر امپریالیسم اروپایی در اوایل قرن بیستم، و درباره هم‌دلی و شناخت بینا فرهنگی / بینا ملی در «عصر امپراتوری» است.

پاس داشت

پژوهش اولیه برای این کتاب سال‌ها پیش در تدارک برای نگارش پایان‌نامه دکتری‌ام در تاریخ، در دانشگاه آیووا آغاز شد. از آن زمان، دست‌نویس به صورت‌های مختلف درآمد و اغلب به سبب علائق دیگر و پروژه‌هایی که پیش‌آمد کرد، و مسوولیت‌های مفرط تدریسی و خدماتی که این روزها از دانشکده‌ها در بعضی دانشگاه‌ها انتظار می‌رود، مدت‌های مدیدی کاملاً کنار گذاشته شد. کتاب حاضر بدون کسانی که در این راه به من آموختند، الهام بخشیدند، جرأت دادند کمک کردند و به انحاء مختلف حمایت کردند، ممکن نمی‌شد.

نخست و بیش از همه، عمیق‌ترین سپاس‌هایم را به پدر و مادرم به خاطر همه آنچه در طول سالیان بسیار برایم کرده‌اند، ابراز می‌دارم. آنها نخستین آموزگاران من بودند و هم‌چنان کانون پایدار مهر و احترام من‌اند. تشکر قلبی‌ام از برادرم ناصر و رعنا نوری خالیچی بلافاصله پس از تشکرم از پدر و مادرم قرار می‌گیرد. بدون همه آنها، که تلاش غالباً متزلزل مرا برای سرکردن در عرصه بی‌ظرافت محافل دانشگاهی این ایام تحمل کردند، این کتاب و بسیاری پروژه‌های دیگر هرگز تحقق نمی‌یافت. از جمله دیگر انسان‌های اثرگذار در جهان‌بینی من در سالیان نوجوانی و آنانی که با دادن الگو در من فضیلت‌ها و ارزش‌هایی الهام‌بخش را حک کردند مرحوم آقای صالح نجات بود. او به من آموخت که همواره جهان اطرافم را کشف کنم، در ساختار اشیا دقیق شوم، کی و چطور قضاوتم را به تعویق افکنم تا بفهمم و یاد بگیرم، و اخلاق خودداری از سازش در برابر بیدادگری در هر شکلی را به من تلقین کرد.

مشاور پایان‌نامه‌ام در دانشگاه آیووا، دکتر جفری کاکس، بسی بیش از تاریخ بریتانیا

و امپراتوری به من آموخت. او حامی ترین، شکیباترین، و آموزنده ترین استاد دانشگاهی بود که می توانستم امیدش را داشته باشم و همواره چشم بر من داشته است. هم چنین علاقه مندم از دیگر اعضای کمیته پایان نامه ام - پروفیسور لاری گلفند که حمایتگر بود و مرا در تاریخ دیپلماسی راه نمود؛ دن. مک کلاسکی که با من بحث کرد تا سناریوهای مختلف را ژرف تر بکاوم و ملاحظه کنم؛ پل گریناف، که مرا به تحقیقات اولیه در بُعد هندی پروژه ام ترغیب کرد؛ جیمز مک کیو که مشفقانه موافقت کرد در فرصت کوتاهی در کمیته همکاری کند؛ و تامس س. اسمیت که از مراجع شگفت در تاریخ بریتانیا و بسی رشته های دیگر و دوستی عزیز بود، سپاس گذاری کنم. دو عضو دیگر گروه در مورخ شدن من تأثیر شایانی داشته اند. برای بسیاری از ما در پروژه دکتری، دکتر آلن بی. اسپیتز تاریخ را به چیزی بسیار مرتبط با جهانی که در آن زندگی می کنیم تبدیل کرد و برای آن دسته از ما که یاد می گیرند تاریخ را در مقام دستیار دوره دکتری تدریس کنند معلمی الهام بخش و دقیق بود. دکتر آلن مگیل در وهله اول دلیل مورخ شدن من است، با درس - گفتارهای جذابش و راهنمایی ها و اظهار نظرهای وسیعش علاقه روزمره من به تاریخ را به وظیفه و رسالت تبدیل کرد، مرا به جهان ایده ها و نظریه ها و دیدگاه های فلسفی بی شمار معرفی کرد. از دوستان بسیاری، به ویژه دیوید تاکر که در تاریخ نگاری تطبیقی همواره گزینه های بیشتری داشت، بهره مند شدم. مری استراخن و کارن آندرسن، گروه تاریخ در آیووا را تجربه بی دلپذیرتری ساختند. پژوهش من برای پایان نامه ام بدون بورس سخاوتمندانه تحقیقاتی گوردون پرنگ عملی نمی شد و این امکان را برایم فراهم کرد که کار آرشیوی را در بریتانیا آغاز کنم. دیگر بورس های تحقیقاتی دانشکده از سوی دانشگاه داکوتای جنوبی مرا قادر ساخت که مطالعاتم را فراتر از حد پایان نامه ادامه دهم.

در فرایند طولانی و طاقت فرسای تبدیل پایان نامه ام به کتاب و توسعه دادن گستره تحقیقاتم فراتر از محدوده جغرافیایی و مضمونی اش، افراد زیادی بوده اند که از آنان بسیار آموختم و با تشویق و حمایت مداوم شان بخت پایداری و ماندنم در دنیای مستغیر دانشگاهی را افزایش داده اند. به ویژه وام دار پروفیسورها ژانت آفاری، علی قیصری، یان کریستوفر فلچر، عباس امانت، مهرزاد بروجردی، و جان گرنی هستم. نظرات ژانت در طول سال های سال تبادل آرا و مطالعه ممتاز وی در خصوص انقلاب مشروطیت ایران، هم چون توصیه نامه های بسیارش، ارزشمند بوده است. علی با دست اندازی های

گسترده‌اش به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌فکری و فرهنگی ایران و نیز توصیه‌نامه‌هایش بهره‌مند ساخت. یان، که او نیز زحمت گزاف توصیه‌نامه‌ها را بر خود هموار کرده بود، مرا به گروه بزرگی از دانشوران پیشگام در تاریخ امپراتوری [بریتانیا] معرفی کرد و آثار خودش جزو بدیع‌ترین نمونه‌ها در این رشته است. او هم‌چنین به حلقهٔ پربار هیأت تحریریهٔ رادیکال هیستوری ریویو معرفی‌ام کرد. پروفور امانت کمکم کرد جایگاه پژوهشی‌ام را در مطالعات ایران پیدا کنم و سخاوتمندانه در چندین پروژه شرکت داد. مهرزاد بروجردی و دکتر جان گرنی در انستیتوی شرق (آکسفورد) دست‌نویس در حال تکمیل را خواندند و پیشنهادهای سودمند بسیاری کردند اما فقط خودم مسؤول نظرات بیان‌شده در این کتاب و هر نوع نقص و قصور هستم. علاوه بر این، بدون یاری آنان در تأمین بودجه، این کتاب اصلاً هرگز بخت انتشار پیدا نمی‌کرد. از دکتر گرنی دربارهٔ تی. جی. براون شرق‌شناس بسیار آموختم و آرزو می‌کنم روزی بتوانم به اندک حدی از استانداردهای رشک‌انگیز پژوهش و جمع و دقیق او دست یابم. مشتاقانه منتظر انتشار تحقیق ممتاز وی دربارهٔ براون هستم. مهرزاد هم‌چنین تضمین کرد که ناشری پیدا کنم و کمکم کرد که دریابم کی باید به بازنویسی‌ها پرداخت و به پژوهش بیشتری رو کرد.

از مهرزاد بروجردی و خانم مری سلدن اوانز در انتشارات دانشگاه سیراکیوز به خاطر شکیبایی شگفت‌انگیز و پشتیبانی عظیم‌شان به عنوان ویراستاران و بالاتر از همه، به خاطر اعتقادشان به پروژه بسیار سپاس‌گزارم. هم‌چنین تشکرات ویژه‌ام را به خانم د. ج. وایت به خاطر مطالعهٔ دقیق و آگاهانهٔ دست‌نویس و مهارت‌های شگرفش در ویرایش فنی تقدیم می‌کنم. همین‌طور علاقه‌مند عمیق‌ترین سپاس‌های خود را به اهداکنندهٔ گمنام و بنیاد میراث ایران (بریتانیا) که بزرگوارانه به چاپ کتاب کمک مالی کردند به خاطر پرداخت هزینهٔ چاپ این کتاب ابراز دارم.

بدون کمک کتاب‌خانه، وام‌گیری بین‌کتاب‌خانه‌ای، و پرسنل آرشیو نمی‌توانستم در تحقیقات خود چندان پیشرفتی داشته باشم، متأسفانه نتوانستم به برخی از نامه‌های خصوصی فیلیپ مورل، یکی از برجسته‌ترین مدافعان انگلیسی استقلال ایران و انقلاب مشروطه دسترسی پیدا کنم، با آن‌که از مکاتبات موجود او در آرشیوهای مختلف استفاده کرده‌ام، از جمله، کتابداران و متصدیان آرشیو دانشگاه آیوآ، دانشگاه داکوتای جنوبی، دانشگاه ایالتی آریزونا، غرب، کتاب‌خانهٔ عمومی نیویورک، و موزهٔ آذربایجان و

کتابخانه تربیت (هر دو در تبریز، ایران) بسیار مددکار بوده‌اند. هم‌چنین علاقه‌مندم از یاری‌های کتابداران و بایگان‌های مؤسسات زیر و اجازه خصوصی برای نقل قول از منابع تحت اختیار آنان یاد و سپاس‌گذاری کنم (...)*.

www.ketab.ir

مقدمه

افزایش بی‌سابقه در ارائه تصاویری همواره یکسر خصمانه از ایران و بسیاری از دیگر کشورهای خاورمیانه در غرب و به‌ویژه در ایالات متحده، در دو و نیم دهه گذشته، با افزایش سریع تفسیرها و اظهارنظرهای هم‌چنان یکسر ضدغربی در بخش اعظم خاورمیانه و «جهان اسلام» همراه بوده است. این پدیده با وجود شدت اخیرش به هیچ روی چیزی به کلی تازه یا یگانه نیست. علت‌ها، انگیزه‌های پایدار و متغیر، و منطق‌های نافرجام این تحول بس زیادتر از آن است که بتوان در اینجا برشمرده، از جمله، رنجش‌های عینی و شکایات موجهی که بعضی گروه‌ها آنها را به صورت سلاح عقیدتی برای اهریمن جلوه دادن «بیگانه» مورد استفاده قرار داده‌اند. این نفرت گسترده دوسویه بر اشکال جدید و قدیم تحریف‌های تاریخی، فراموشی، و تحریف مبتکی است. یک ویژگی چشمگیر این گرایش به تهمت‌زنی «عمومیت بخش»، حملات همه‌جانبه به «تمدن» و «فرهنگ» لابد مستقل و به کلی متفاوت یک «بیگانه» نامشخص است که ظاهراً ذهنیت‌های کاملاً مجزایی ساخته و علت اصلی خصومت‌ها و برخوردهای واقعی یا خیالی است.

این جریان با فزونی گرفتن نقد شرق‌شناسی غربی مصادف شده است که عموماً ناظر بر مطالعات شرقی و معرفی متنوع شرق به جوامع غربی پس از واپسین سال‌های قرن نوزدهم بود که دست‌اندازی‌های کلان استعماری اروپا به خاورمیانه سستی گرفت. بسیاری از این نقدها، به «شرق‌شناسی» در تعریف وسیع فوق «پژوهشی» آن، می‌پردازند که ادوارد سعید به دست داده است: «رشته‌ای به غایت نظام‌دار که به فرهنگ اروپایی امکان می‌داد تا شرق را به لحاظ سیاسی، جامعه‌شناختی، نظامی، عقیدتی،

علمی، و تخیلی در دورهٔ پسا روشنگری، مدیریت - و حتی تولید - کند. علاوه بر این، شرق‌شناسی چنان مرجعیتی داشت که به اعتقاد من هیچ نوشته، تفکر یا اقدامی دربارهٔ شرق نمی‌توانست بدون به حساب آوردن حد و مرزی که شرق‌شناسی برای اندیشه و عمل تعیین کرده بود با آن برابری کند.^۲

تعدادی از این‌گونه نقدهای شرق‌شناسی غربی گزارش‌های سنجیدهٔ هوشمندانه‌ای از برخوردهای میان فرهنگی و از برخی تصویرهای کلیشه‌ای غربی از شرقیان، مسلمانان و اکثر جوامع و فرهنگ‌های خاورمیانه به طور کلی عرضه کرده‌اند. با این حال، بسیاری از نقدهای شرق‌شناسی غربی به شیوه‌های یاوهٔ غیرتاریخی در تحلیل گزینشی گفتار و رویکردهای ذات‌باور^{*} موسل شده‌اند، در عین حال منحصرأ بر تصویر نامطلوب غربی از شرق توجه دارند که آن را روال ذاتی برخوردهای فرهنگی و فکری غرب با اسلام و خاورمیانه می‌انگارند. این آثار، در عمل، همواره در ارتباط نهفتهٔ امپریالیسم غربی در خاورمیانه با تصویرهایی که غرب از شرق به طور کلی می‌دهد مبالغه می‌کنند و با این کار نقش و اثر گزاف انبوههٔ دیرنده، سخت‌ناک، و ریشه‌دار تفرعن «غربی» یا نفرت از جوامع و فرهنگ‌های اسلامی / «شرقی» را ابدی می‌سازند، و به کنایه اشاره به پیوند اساسی و مستقیم این‌گونه گرایش‌ها با تأیلات و سلطهٔ امپریالیستی می‌کنند.

این نقدهای یک‌دست‌کنندهٔ شرق‌شناسی، با حذف ویژگی‌های ناهمگن مطالعات شرقی و به علاوه، در آمیختن با سبک‌های شرق خاص و تصویر شرق در هنر غربی^۳، همین‌طور با مفهوم غربی شبه‌سیاسی و عمومی تر «استبداد شرقی» (که در بعضی آثار «پژوهشی» شرق‌شناسی نیز حضور دارد)، همراه با بعضی جریان‌ها در ژانر «شرقی» در ادبیات غرب و توصیف‌های اهانت‌آمیز از شرق در مطبوعات غربی و حوزه‌های دیگر، بر شیوهٔ خاص و صریحی از زشت‌نمایی و بدنام‌سازی غربی، در مقابل شیوه‌های رایج‌تر تعصب، بدفهمی، توهم، و غریب‌نمایی فرهنگی، و گونه‌هایی از عقدهٔ مهتری، تأکید می‌ورزند. این نقدها هم‌چنین همواره وجه ناهمگن تاریخ‌ها و فرهنگ‌ها هم در غرب و هم در شرق و گسترهٔ متنوع هم‌کنشی‌ها و واکنش‌های گفت‌وگویی بین فرهنگ‌ها را نادیده می‌گیرند.^۴ برخوردها و مبادلات غربی-شرقی، نه فقط به لحاظ طرح و تراز خاص برخوردها بین جوامع مختلف غربی و شرقی، بلکه واکنش گروه‌های گوناگون در

* essentialist

هر یک از این جوامع به این گونه برخورد‌ها و مبادلات نیز متنوع بوده است. مسلماً نمی‌توان وجود مقداری هم‌پوشی و تأثیر و تأثر بین آثار «پژوهشی» و دیگر بازنمایی‌ها و تحلیل‌های غربی از شرق یا سازوکار متقاطع و جوراجور بازنمایی‌ها را انکار کرد. حد و مرز اثر پژوهشی / غیرپژوهشی را نیز که معمولاً بی‌ثبات و سیال است، به قطع و یقین نمی‌توان مشخص کرد. این هم‌پوشی، بدون توجه، نمی‌تواند مجوزی برای نقدهای عمومی بخش بر شرق‌شناسی باشد که عرصه‌های معمولاً ناهمگون برخورد‌ها، نظریه‌های شناخت، بازنمایی‌ها، و نیات را حذف می‌کنند یا فرو می‌پوشانند. مثلاً آثار مختلفی در شرق‌شناسی یا به مدل‌های ایستای جوامع شرقی و «عصر طلایی» باستانی در برابر خصلت متعاقباً «راکد» این جوامع متوسل شده یا با آن مخالفت ورزیده‌اند. آثار شرق‌شناسی، بر همین منوال، هم‌سو با دیگر برخورد‌های متنوع غرب با جوامع شرقی و بازنمایی آنها، غالباً از انواع تحولات در دیگر برخورد‌ها و تصویرهای جغرافیایی، فرهنگی، زبانی، دینی، سیاسی، جنسیتی، و قومی / «نژادی» متأثر شده‌اند. در واقع، تعاریف فرازنده و ذاتی‌انگار از شرق‌شناسی، فراتر از همه، ناهمگنی‌ها و استحاله‌های موجود در شرق‌شناسی و شیوه‌های گونه‌گون نظری، روش‌شناختی، و اکتشافی تحقیقات شرق‌شناختی و تولید دانش (که به نوبه خود متأثر از انبوه دیگر جریان‌ها و مبادلات فکری و فرهنگی چندسویه و بسیار تبار‌پیشین یا نوپدیدند) - از جمله، آثار شرق‌شناسی مخالف و مغایر با تحلیل‌های خودمحمور اهانت‌آمیز درباره بیگانگان شرقی - را نادیده می‌گیرند. به علاوه، تعاریف متورم از شرق‌شناسی، همه نمودهای تاریخی «شرق‌شناسی» را با دیگر شیوه‌های استدلالی برخورد با، و تفسیر بر، «شرق» به طور کلی - از جمله، نكوهش بنیادی مکرر (اما نه به هیچ وجه هم داستان) فرهنگ‌های هندی توسط مفسران انجیلی مسیحی بریتانیا در اوایل قرن نوزدهم، اغلب مخالف با کسانی که در آن زمان «شرق‌شناس» خوانده می‌شدند، هم‌زمان درمی‌آمیزد و به هم می‌ریزد. کوتاه‌سخن آن‌که، رویکرد سرسری بی‌تمیز به آنچه عملاً سلسله ناهمگنی از برخورد‌ها، جریان‌های عقیدتی و فکری، تفسیرها، سیاست‌ها، و کنش‌ها را می‌سازد، و هر نمود سرزنش‌آمیز دگرسانی در خصوص «شرق» را ناشیانه تحت عنوان فراگیر و ناتاریخمند «شرق‌شناسی» قرار می‌دهد، به هیچ روی قابل دفاع نیست.

مسلماً پیوندهای انکارناپذیری بین تبلیغات امپریالیستی و دیگر شیوه‌های غربی در غمایش جوامع شرقی در برهه‌های مختلف تاریخی وجود داشته است، اما این ارتباط‌ها نه

دائمی، فراگیر، و نه همیشه حساب شده بوده است و نه تصویرهای غربی از شرق، به عنوان کوشش‌های پژوهشی یا دیگر صورت‌های تولید و نشر «دانش»، عموماً و اساساً در تحلیل‌ها، بازنمایی‌ها، یا انگیزه‌های خود، تحقیرکننده و اهانت‌آمیز بوده‌اند. درون‌مایه دوشقی تقلیل‌گر پیش‌فرض‌ها و رویارویی‌های میان فرهنگی اساساً جدلی به شکل‌های گوناگونی در رشته وسیع تر مطالعات استعماری / پسا استعماری نیز، به رغم توضیح‌ها و نقدهای مکرر دیگران در همین رشته یا خارج از آن، به چشم می‌خورد.^۵ همواره تظاهر دگرسانی فرهنگی بی‌درنگ با گرایش به سلطه، توهین، مسخ کردن، یا زدودن فرهنگ‌های غیر یکی انگاشته می‌شود.

هم‌زمان با آن، از انقلاب اسلامی ایران به بعد، و به ویژه پس از فروپاشی اتحاد شوروی، شاهد تسووع نظریه‌های متوهم، بیمارگونه، و بی‌اساس «برخورد تمدن‌ها» در جوامع غربی، به ویژه در ایالات متحده، بوده‌ایم که عمدتاً متوجه اسلام و اکثر جوامع خاورمیانه بود. تأثیر توأم این ادعای نام‌های قطعی «تمدنی» (هم نظریه‌های غربی برخورد تمدن‌ها و هم نقدهای یک‌دست انگار بر شرق‌شناسی غربی) به تصور پرطمطراق دیرینه و به لحاظ فرهنگی درونی‌شده خصومتی خائن‌سوز بین جوامع غربی و جوامع عمدتاً مسلمان خاورمیانه دامن زده و سوء تفاهم، بدگمانی و نفرت بیشتری به بار آورده است. برای چالش با مفروضات شرارت‌بار و از نظر تاریخی غلط‌انداز خصومت‌های جمعی به لحاظ فرهنگی تثبیت شده و غلبه‌ناپذیر که در نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» دیده می‌شود زمینه‌های بسیار زیادی وجود دارد. صرف نظر از این که مبانی فکری و تاریخی آنها چه قدر پوچ باشد، مسلم این است که پی‌آمدهای مهلک و زهرآگین نظریه‌های «برخورد تمدن‌ها» را حامیان «نو» امپریالیسم «غربی» و تجاوز نظامی اسرائیل و جهان‌بینی‌های موهوم و مشابه برخی گروه‌ها در خاورمیانه، به ویژه در بعضی محافل ستیزه‌گر و غیرستیزه‌گر «اسلام‌گرا» سر زبان‌ها انداخته‌اند.

طیف وسیع برخورد‌ها و تخیلات میان فرهنگی که هراس و نفرت و میل به سلطه و حذف غیر را سبب شده است، گفت‌وگوهای بارور و درک و فهم بیشتر پیچیدگی‌های فرهنگ‌های دیگر، و هم‌چنین احترام متقابل فرهنگی و همبستگی‌های میان فرهنگی را نیز به بار آورده است، صرف نظر از این که در زمان‌های مختلف چه قدر اندک یا مددکار بوده باشند. این گفت‌وگوها و جلوه‌های زمینه تفاهم مشترک و رفاقت، مثلاً، چه به صورت گفت‌وگوهای نوظهور بشردوستانه یا جنبش‌های بین‌المللی فمینیستی و

سوسیالیستی، بدون مقداری انعطاف و پذیرفتاری فرهنگی در همه طرف‌ها و خواست‌ها و آرمان‌های میان فرهنگی و قرابت‌های معرفتی قابل تصور نمی‌بود.

رویکرد به شرق‌شناسی به عنوان یگانه شیوه تولید دانش و طرز خاصی از نمایش دگرسانی، که به ناگزیر اعمال قدرت بر شرق توسط غریبان را ترغیب یا تسهیل کرده است، حاکی از پیوند نهفته‌ای بین تصویرها و دریافت‌های آکادمیک و هم‌چنین «عمومی» از شرق (تا جایی که بتوان از دریافت‌های عمومی سخن گفت)، از یک طرف، و صورت‌بندی سیاست امپریالیستی توسط دولت‌های امپریالیست و دیگر عاملان به اصطلاح مأموریت تمدن‌گستری غرب، از طرف دیگر است. حتی اگر سازمان‌های امپریالیستی در غرب (در زمینه بررسی ما، بریتانیا) می‌توانستند مدعی میلیون‌ها عضو باشند - فراموش نکنیم که خیلی‌ها، به خصوص از طبقه کارگر، به دلایلی، از جمله به عنوان مفرّاجتماعی و تفریحی، به این گونه سازمان‌ها پیوسته‌اند - باز نمی‌توان به سادگی در هر موقعیتی امپریالیسم رسمی را با احساسات عامه یکی انگاشت. چنان‌که در این کتاب خواهیم دید، تصویرها و دریافت‌های ناهمگن و ناسازگار رسمی، آکادمیک، مذهبی، و مردمی از بیگانگان شرقی در بریتانیای پیش از جنگ جهانی اول همزیستی داشت. جریان‌های خاصی در ادراک و فهم عمومی، آکادمیک و جز آن از شرق و بیگانگان شرقی در بریتانیا در این دوره غالباً با تصویرهای رسمی تحت حمایت دولت و دیگر تصویرهای امپریالیستی از «خود» و «دیگران» شرقی یکسان نبود.

یک چنین چارچوب تحلیلی، نفی یا تخفیف ددمنشی و ویرانگری امپریالیسم نیست. و این کتاب نیز تلاشی در تعمیم بیش از حد برخوردهای غرب (در این مورد، بریتانیا) با ایران در شرایط تاریخی خاصی به عنوان نمونه تمامی برخوردها و رویارویی‌های بریتانیا با فرهنگ‌ها و جوامع «شرقی» یا دیگر فرهنگ‌ها و جوامع «غیر غربی» در دوران مورد بررسی این پژوهش نیست. این کتاب با تمرکز بر برهه خاصی از رویارویی‌های انگلیس و ایران، صرفاً این نگرش را به چالش می‌گیرد که نمونه‌ها و مظاهر گوناگون شرق‌شناسی انگلیسی، بنا به تعریف وسیع تر ادوارد سعید از آن، با میل خاص همیشگی و به لحاظ فرهنگی از پیش مقدر به توهین به غیر تطبیق می‌کند یا با تظاهر جمعی میل به تسلط بر دیگری سازگار است. حتی اگر بتوان گفت نمونه ایران در این پژوهش خاص به نحوی برخلاف الگوی کلی تر واکنش‌های بریتانیا به «شرق» بوده است، باز لازم است

سازه ویژه ذات‌باورانه «شرق‌شناسی» را به نفع رویکرد انعطاف‌پذیرتری که «شرق‌شناسی‌ها»ی متنوع و متلونی را مجاز می‌دارد، کنار بگذاریم. فهم تاریخی مستلزم بازشناسی پیچیدگی و کثرت برخوردها و بیان‌هاست، تا هم از اسطوره‌پردازی «تصدیق زندگی» نیچه‌وار، از یک سو، و هم از انواع رویکردهای «ساختارشکنانه»ای که یکسر متکی بر شیوه خرده‌گیرانه تحلیل و هیچ‌انگاری تاریخی‌اند، از سوی دیگر، پرهیز شود. چنین رویکردی نه معلق گذاشتن یا کنار نهادن داوری و نقد تاریخی به نفع نسبی‌گرایی مطلق، و نه اقدامی خام و ساده‌انگار برای تاریخی خوش‌ظاهر، بلکه مبادرتی ساده برای واریسی و بازجویی شواهد و مدارک موجود به هنگام تنظیم ترازنامه است. دیگر اینکه یادمان باشد مدعیات «پست‌مدرن» و دیگر ادعاهای بت‌شکنانه آشکارا ضد «روایت‌کلان» بسیاری از مدافعان نقدهای یکدست‌انگار شرق‌شناسی غربی، طنز، که مجاز «مدرنیستی» را می‌پسندد، یکبار دیگر اینجا مطرح می‌شود. روایت کلان مهم شده «برتری» غربی‌ها به روایت کلان ساختگی دیگری داده است که همان «بدگویی» بدیهی غرب از شرق است. به گفته مشهور کارل مارکس، که در این مورد، هرچند با زمینه بسیار متفاوتی، مناسب می‌ناید، تاریخ دوبار رخ می‌دهد «بار اول به صورت تراژدی، بار دوم به صورت مضمحه».^۶

همین طور، بسیاری کسان در رشته وسیع‌تر مطالعات استعماری / پسااستعماری، در تلاش ستودنی‌شان برای اصلاح برخی نقایص دوره‌های پیشین تاریخ‌نگاری، آونگ فکری نامتعادل را بس تند و بس زیاد حرکت داده‌اند تا برگزیده نشان تحلیل متعادل‌تری بزنند و در طرف مقابل جایش دهد. بسیاری مطالعات پیشین دربارهٔ انترناسیونالیسم در «عصر امپراتوری»، اظهارات خرده‌گیرانه در مورد دگرسازی فرهنگی و برخی نگرش‌های ارباب‌منشانه به اصطلاح شرکت‌کنندگان غربی در جنبش‌های بین‌المللی در مورد یاران «غیرغربی»‌شان و همچنین علام منفی متعدد این نگرش‌ها را نادیده گرفته بودند که مانع از ایجاد همکاری انترناسیونالیستی بارورتر و کمتر خودبزرگ‌بینانه و فریبکارانه شد. از سوی دیگر، آثار زیادی در مطالعات استعماری / پسااستعماری منحصراً به نگرش‌های تحقیرآمیز به دگرسازی در تظاهرات همبستگی بین‌المللی پرداخته و وجوه مثبت‌تر این‌گونه تظاهرات و نظریات انترناسیونالیستی را وانهادند (که به کرات در چارچوب تک‌سویه غرب / امپراتوری / غیرغربی / مستعمره روایت شده است، با آن‌که این مطالعات استعماری /

پسااستعماری مدعی‌اند که بر مراوده‌های چندسویه توجه دارند و می‌کوشند صداها را بیگانگان غیر غربی را «از چنگ تاریخ برهانند». این گونه آثار هم‌چنین همواره ناتوان از اینند که تعیین کنند شرکت‌کنندگان غیر غربی در جنبش‌های میان فرهنگی، میان قومی و میان کشوری همبستگی نیز با نگرش‌های مخدوش در ونسو و برونسوی خود به دگرسانی چه قدر فرایند را دچار اختلال کرده‌اند.

از جمله دیگر مواردی که در این گونه رویکردهای محدود یکسر خرده گیرانه نادیده و بررسی نشده مانده است، برخوردهای میان کشورهای امپراتوری، فراامپراتوری، و فراملی است که جنبهٔ پربار بین‌المللی و «جهان وطن» حیرت‌انگیزی دارند و در دورهٔ موضوع بررسی این کتاب کنش‌های ملیت‌ها و اقوام تابع در لاهه یا لندن تا کنگرهٔ جهانی نژادها در سال ۱۹۱۱ (لندن)، همایش‌های گوناگون بین‌المللی زنان، کارگری، آموزشی و تربیتی، حقوقی، صلح، اخلاق، ضداستعماری و جز آن را شامل می‌شود که در آنها (صرف نظر از سرسختی نظرات و نگرش‌های خودمحور در این گونه همایش‌ها) گروه‌های غربی، شرقی و دیگر گروه‌ها مشارکاً شرکت جستند. نشریهٔ مبارز ملی‌گرا برای وحدت هند، باندی ماراثام (ژنو) که شیفتهٔ حاضر آمادۀ هواداران غربی اقوام استعمارشده / نیمه‌استعمارشده نبود، در توصیف یکی از این همایش‌ها که غیر «غربی‌ها» در بهار سال ۱۹۱۲ برای گرمی داشت و به شادباش «کمیتهٔ جمهوری چین» در انجمن دانشمندان در پاریس برگزار کرده بودند، نوشت «داگرم‌کننده‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی این «شب‌نشینی» این بود که فقط «شرقی‌ها» برگزارش کرده بودند و دیدگاه‌هایی صرفاً شرقی داشت. نمایندگان ملیت‌های مختلف آسیا و آفریقا هم چون هندی‌ها، مصری‌ها، ایرانی‌ها، الجزایری‌ها، قفقازی‌ها، ارمنی‌ها، ترک‌ها، زاپنی‌ها، چینی‌ها و حتی افرادی از سوریه و عربستان در آن حضور داشتند.» نشریه اما افزوده بود، همایش، که رقص مادام آرمن اوهانیان ارمنی - ایرانی «روسی» تبار رونق بدان داد، «چندان شبیه مجلس شادی و عشرت بود که معدود دوستان غربی می‌گفتند... اینطور به نظر می‌رسد که جمهوری آرمانی جهانی واقعاً در دنیا تشکیل شده باشد.»^۷

هم‌چنین، در زمینه‌ای از فضاها و متکثر جهان وطن، امپراتوری، چندنژادی، چندقومی، چندزبانی، چنددینی، و چندفرهنگی آن دوره به کارگیری ساده‌انگارانهٔ تقابل دوتایی «غرب» و «بقیه»^۸ می‌تواند خطر جاودانه شدن سازه‌های سخت‌ناک هویت و دگرسانی را ایجاد کند که به بعضی از نژادپرستانه‌ترین و به لحاظ فرهنگی

شو و نیستی ترین نگرش‌های موجود در بسیاری از جوامع «غربی» و «غیر غربی» آن زمان شباهت دارد. مثلاً وی. بی. دوبویس، آمریکایی آفریقایی تبار و بسیاری از دیگر شرکت‌کنندگان در کنفرانس سال ۱۹۰۰ اتحاد آفریقا (لندن)، هم‌زمان از نظر فکری، موقعیت جغرافیایی و وجوه فرهنگی و شیوه زندگی، «غربی» و در موارد دیگر «آفریقایی» بودند. انکار کردن هویت‌ها و خصوصیات غربی آنها، بیشتر موجب می‌شود که در جوامع خود غریبه مطلق باشند تا بیگانه داخلی، که مقوله‌ای متشکل از دگرسانی جنسی، دینی، قومی، فرهنگی، و وجوه دیگر است و به سلسله مراتب سیطره در جوامع آنان مربوط می‌شود. فقط در یک چنین چارچوبی است که «ضمیر دوگانه»ی دوبویس می‌تواند ربط نظری و تاریخی بامعنایی داشته باشد.

علاوه بر این برخی دست‌اندرکاران مطالعات استعماری / پسااستعماری مقوله‌های تحلیلی و چارچوب‌های نظری مباحث پیرامون شرق‌شناسی را بس بی‌توجه به تاریخ‌نگاری برخوردهای غربی با دیگر نواحی جهان بسط می‌دهند و حتی غالباً زیروم‌ها و ویژگی‌های برخوردهای «غرب» - «شرق» را که خود ادوارد سعید ذکر کرده است رقیق و / یا حذف می‌کنند. بی‌قیدی مرسوم در اطلاق بوالهوسانه «شرق‌شناسی» به تعامل‌ها و تحولات درون و میان خود جوامع مختلف «شرق» (قومی / نژادی) / جنسیتی / فرهنگی / دینی / غیره) نیز نگران‌کننده است، (مثلاً در مورد برخی مطالعات ناظر بر نگرش ترکان عثمانی بر، و رفتارشان با، اعراب ساکن در امپراتوری عثمانی یا ایرانیان نسبت به عرب‌ها، عثمانی‌ها نسبت به ایرانی‌ها، ایرانیان نسبت به هندیان، و دیگر برخوردهای درونی - یا میانی - «شرق») که ناشیانه و خام‌دستانه «شرق‌شناسی» را از خصلت‌های نهفته تاریخی (هم‌چنین «ادوارد سعیدی» اش) اعم از فرهنگی، سیاسی، نظامی، فکری، یا مذهبی، عاری می‌سازد.

چنان‌که دیگر مفسران نیز اشاره کرده‌اند، گزارش‌هایی از شرق‌شناسی غربی که همه شرق‌شناسان را متهم می‌کنند که آگاهانه یا ناآگاهانه شریک جرم امپریالیسم‌اند، مقوله همگن و ایستایی از «شرق» فراهم می‌کنند، و / یا توصیف‌های اساساً بداندیشانه‌ای از شرقیان به دست می‌دهند، خود غالباً به سبب ترغیب مقوله همگن دروغینی از «غرب» که در واقعیت متشکل از مجموعه تاریخی متنوعی از جوامع، فرهنگ‌ها، ایدئولوژی‌ها، علایق، و شیوه‌های تعامل با شرق همان‌قدر ناهمگن بوده است، مقصرند. مسأله از یاد بردن وساطت دیگران استعمار شده / فرهنگی / قومی / نژادی در جوامع غربی در تولید

دانش درباره شرق در این گزارش‌ها نیز مطرح است. مثلاً با داده‌های «ناسیونالیستی» ایرلندیان به دانش شرق‌شناسی در آغاز قرن بیستم و استفاده متکثر آنها از این دانش به صورت سلاح ایدئولوژیکی ضدامپریالیستی چه باید کرد اگر رابطه مستقیمی بین شرق‌شناسی و امپریالیسم غربی در نظر بگیریم؟^۹ برخوردها، برداشت‌ها، تعبیرها، و کنش‌های میان‌فرهنگی در شبکه پیچیده متقاطع شرایط متغیر تاریخی، شرکت‌کنندگان معین، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی، و تبیین و توجیه‌ها پدید آمده است. طیف گسترده این برخوردهای گونه‌گون را نمی‌توان به معادله‌های کلیات دوتایی همگن فروکاست تا بلکه توضیحات قانع‌کننده‌ای از لحظات و برخوردهای تاریخی خاصی فراهم آید. معضل اصلی نقدهای فروکاهنده شرق‌شناسی، تعمیم‌های مفرط مفهومی و تاریخی، سختناکی تحلیل، تحمل‌های نظری خارج از زمینه، و تحلیل گفتمان به طور گزینشی است.

رد بسیاری از مفروضات متغیر یا تصورات قالبی درباره خاورمیانه در جوامع غربی را می‌توان در زمان‌های بسیار پیش‌تر از پیدایش دست‌اندازی‌های عمده استعماری اروپا در اواخر قرن هجدهم به آن منطقه جست.^{۱۰} شاری از این تصورات قالبی ریشه در تحولات دینی و دیگر تحولات قدیم‌تر تاریخی داشت، هم‌چون ظهور اسلام و گسترش سریع امپراتوری‌های اولیه اسلامی، جنگ‌های صلیبی، یا پیشروی عثمانی‌ها در اروپا - به عبارت دیگر، دورانی که دولت‌های مسیحی اروپا دولت‌های هم‌جوار مسلمان را به لحاظ نظامی و اقتصادی، و از بسیاری جهات فرهنگی، قوی و تهدیدگر می‌انگاشتند. حتی اگر برخی از کلیشه‌های پیشین در زمینه رویارویی‌های استعماری اروپا با خاورمیانه در اواخر قرن هجدهم احیا و تقویت شد، نباید چنین انگاشت که بی‌درنگ و به سهولت به امپریالیسم اروپایی مشروعیت بخشیده‌اند. می‌شد به برتری دین مسیحی یا بربریت ترکان عثمانی اعتقاد راسخ داشت اما با جنگ‌ها و امپریالیسم در زمینه‌های مذهبی (چنان‌که در مورد کویکرها) یا زمینه‌های اقتصادی (چنان‌که در مورد هواداری بریتانیا از تجارت آزاد در قرن نوزدهم، ریچارد کابدن) مخالف بود. به علاوه، در مورد خاورمیانه، هم‌چنین ارتباطی مستقیم بین امپریالیسم و شرق‌شناسی غربی نمی‌تواند پیشروی ارضی، نظامی، اقتصادی، و سیاسی در سرزمین‌های عثمانی و ایران را، که انگیزه‌های خاص تاریخی و زرادخانه‌ای از مهیات نمایشی و عقیدتی خود را داشتند، توجیه کند.

گرایش‌های معرفت‌شناختی خودمحور در رویارویی‌های میان فرهنگی، یا بدفهمی‌ها و سوء تعبیرهای فرهنگی، با معرفی غلط و تحریف «غیر» به قصد صریح بدنام کردن و سلطه، که هم‌چنین در تمایلات تصویرهای «غربی» از «شرق» فراوان است، یکسان نیست. به علاوه، این نظر که تمایلات فرهنگی، تمدنی، یا نژادی دگرسازی* در غرب همواره نگرش‌های تحقیرآمیز به «شرقیان» را به بار آورده است، بس ساده‌انگارانه است.^{۱۱} تمایلات متعارف دگرسازی فرهنگی غرب، که هستای خود را در جوامع و فرهنگ‌های دیگر دارد، لزوماً مانع بروز هم‌دلی و همبستگی در جوامع غربی با دیگران شرقی نشد. و از درخواست‌های گهگاهی برای رفتار و برخورد برابر و عادلانه دولت‌ها و دیگر گروه‌های غربی با دیگران جلوگیری نکرد. هم‌چنین باید از یکسان انگاشتن نسنجیده همه تظاهرات دگرسازی فرهنگی، تمدنی، و نژادی با میل به بدنام کردن، مطیع ساختن، یا زیر بال و پر گرفتن دیگران پرهیز کرد. جلوه‌های تفاوت همیشه معادل نفرت‌پروری یا تلاش برای انجام «مأموریت متمدن‌سازی» نیست.

درست همان قدر که اصلاح‌طلبان «شرق» در خاورمیانه و جز آن پس از اواخر قرن هجدهم به طور گزینشی به آرا و ارزش‌های «غربی» روی آوردند و می‌خواستند عناصری از فرهنگ‌های «بومی» خود را که برای بهروزی و وفاق داخلی جوامع خود مناسب‌تر می‌دانستند حفظ کنند،^{۱۲} بسیاری نیز در غرب جنبه‌هایی از فرهنگ‌های شرقی و جز آن را مطلوب، و در مواردی قادر به رقابت یافتند. برخلاف پنداشت بفرنج نظریه «برخورد تمدن‌ها»، انتخاب بین «کلّی‌نگری» و «ویژه‌نگری» همیشه یک شق فرهنگی مشخص و شسته‌رفته «یا این - یا آن» نبود که معتقد باشد یا همه چیز در غرب برتر است و دیگر جوامع باید از آن تقلید کنند، یا همه چیز در غرب نمونه و در خور پیروی است اما جوامع دیگر به لحاظ فرهنگی یا به هر صورت نظری مفروضی قادر به رقابت با غرب نیستند. رویارویی‌های غرب با شرق بس پیچیده‌تر و متنوع‌تر بوده و انبوهی از سازه‌های مورد منازعه شرق و شرقیان را پدید آورده، حتی اگر تصورات قالبی منفی و گسترده در برهه‌های تاریخی خاصی بر جوامع مختلف غربی استیلا داشته است. به علاوه، فقط شرق و شرقیان یا دیگر گروه‌های «ضعیف‌تر» نبودند که در برخی محافل انگلیسی با آنها رفتار تحقیرآمیز شد. «روس ابله مست» و «هون آلمانی

* alterity